

دشوار نیست. من نه تنها به دبراکاگان، معاون رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا که اخیراً گفته بود از همه ایرانی‌ها متنفر است، اشاره می‌کنم بلکه به نگرانی از دیدار نمایندگان انگلیس یا به آن کالتر (Anne Coulter) اشاره می‌کنم که مدام خواستار نابودی مسلمانان شده است. نیز به رویکرد کلی بی‌احترامی و حس انتقام‌جویانه‌ای اشاره کنم که در آمریکای پس از ۱۱ سپتامبر به طور پنهانی غالب شده است. اجازه بدهید به مثالی در این مورد اشاره کنم.

دیدار دانشگاه کلمبیا

زمانی که لی بولینجر، رییس دانشگاه کلمبیا در نیویورک میزبان محمود احمدی‌نژاد، رییس جمهور منتخب ایران بود و با حمله به او، نه تنها فهم نسبتاً تیره و تاری از نظام سیاسی ایران ترسیم کرد، بلکه نشان داد که ایران تبدیل به مکانی آزاد و همگانی شده است تا همه کس مورد حمله قرار گرفته و تحقیر شوند. برایم سخت بود تصور کنم چنین رفتاری با یک رییس دولت سفید پوست

ضد ایرانی‌گرایی جدید

دکتر ارشین ادیب مقدم

استادیار گروه مطالعات شرقی و

آفریقایی دانشگاه لندن

بی‌تردید، ایجاد رابطه‌ای مستقیم میان نوع رویکردهای نژادپرستانه بی‌هدف که روزنامه The Columbus Dispatch گزارش می‌کند تا ایرانی‌ها را به سوسک تشبیه کند و حملات نژادپرستانه به یکی از تالارهای ایرانیان در نیویورک در سپتامبر ۲۰۰۷، دشوار است. اما ارتباط و پیوند ضدایرانی‌گرایی جدید با یک رویکرد نیهیلیستی گسترده که یک چهارم جامعه آمریکا و نخبگان سیاسی حاکم بر این کشور را فراگرفته است، چندان

می شود. این نوع رفتارهای قلدرمآبانه همواره تنها با کشورهای جهان سوم، کشورهای غیرمتعهد و کشورهایی که برای کسب استقلال مبارزه می کنند، صورت گرفته است. بارها در نوشته هایم بیان کرده ام و اخیراً نیز در کتاب ایران در سیاست جهانی به آن اشاره کردم که جنبشی که احمدی نژاد آن را هدایت می کند وظیفه ای نیست که بر دوش این مرد سفید پوست گذاشته شده باشد، بلکه پدیده گذرای سیاست داخلی سیال و گوناگون ایران است.

شایسته نیست میزبانی که نماینده جامعه دانشگاه های شرق آمریکا و دارای پیشینه پرافتخار و پیشرو در اندیشه خلاق است، چنین رفتار توهین آمیزی با میهمانش داشته باشد، حتی اگر این میهمان سیاستهای ناپسند از منظر ما هم داشته باشد. گمان می کنم بولینجر این رفتار را از آن رو انتخاب کرد که منتقدانی را که به خاطر دعوت از احمدی نژاد او را به باد سرزنش می گرفتند، به سکوت وا دارد، به ویژه نمایندگان لابی اسرائیل که قدرت نفوذ آنها در سیاست خارجی آمریکا در

مقاله جسورانه ای که استفان والت و جان میرشایمر نوشته اند، به خوبی مورد تحلیل قرار گرفته است.

بولینجر به جای استفاده از موقعیت مناسب برای آموزش و تعلیم مخاطبان و دیگر آمریکاییان درباره اینکه ایران چه چیز است و چه چیز نیست، از هوجوی گریهای ایجاد شده در حین سخنرانی احمدی نژاد سوء استفاده کرد تا این اجماع کلی و عمومی را تقویت کند که ایران یک کشور تک ساحتی و تک یاخته ای است و هیچ فرایند دموکراتیکی در این کشور وجود ندارد و این کشور تهدیدی برای صلح بین الملل محسوب می شود. انتشار اهانت های بولینجر از طریق پیام کوتاه دقیقی بعد از سخنرانی وی از سوی کمیته روابط خارجی اسرائیل و آمریکا (ایپک)، کاملاً پیوند خورده است. البته در اینجا برخورد سازماندهی شده ای وجود ندارد، بلکه یک سری فرایندهای پراکنده اما بسیار هماهنگ شده ای است که آنچه را که توده مردم در ایالات متحده تصور می کنند جزو برخی اندیشه های ارزشمند هستند، به آنها حالت نامناسبی می دهد.

آزادی مطبوعات

آمریکا و غرب هر لحظه آماده اند خاطر نشان سازند که در بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله ایران، آزادی مطبوعات امنیت ندارد و دولت‌راه‌های غیررسمی را برای نفوذ در گفتمان عمومی از طریق رسانه‌ها محدود کرده است. به نظر می‌رسد، رسانه‌های اصلی در آمریکا به طور غیرقانونی ضعیف و محدود نگه داشته می‌شوند؛ و به بیسانی دیگر، رسانه‌ها نمی‌توانند از آزادی‌های قانونی که در قانون آمریکا آمده است، استفاده کنند. البته نتایجی که به دست آمده است نشان می‌دهد با رسانه‌های جریان اصلی در هر دو کشور کاملاً یکسان برخورد می‌شود. در هر دو کشور ایران و آمریکا، گرایشی به سمت نامناسب کردن اجماع ملی وجود دارد، با این تفاوت که در مورد اولی [ایران]، این دولت است که آن را تقویت می‌کند و در مورد دومی [آمریکا]، وضعیتی خودجوش وجود دارد که نخبگان رسانه‌ای مطیع و غیرمسئول آن را به وجود آورده‌اند. مایلیم نکته‌ای اضافه کنم که برای

خود آمریکاییان و حتی برای بقیه دنیا بسیار خطرناک است. مگر غیر از این است که آمریکا درگیر دو جنگ بزرگی است که منجر به مرگ صدها هزار انسان در افغانستان و عراق می‌شود (در رأس فهرست پیامدهای محیطی ویران کننده منازعات قرار دارد)؟ مگر غیر از این است که افراد و پرسنل ارتش آمریکا که مدام برای اقدام تهاجم آمیز بر ضد ایران، ونزوئلا، کوبا و سوریه فشار وارد می‌آورند و از لفاظیهای زور، تغییر رژیم و غیره سخن می‌رانند؟

قدرت رییس جمهوری

با همه ارزیابی‌هایی که در دسترس ما قرار دارد، توانایی‌های احمدی نژاد برای ضربه زدن به مردم بیرون از ایران در مقایسه با آن نابودی‌هایی که جورج بوش به بار آورده است، هیچ و صفر است. طنز داستان اینجاست زمانی که ایران بین سالهای ۱۹۹۷ و ۲۰۰۴ یک رییس جمهور اصلاح طلب داشت، بسیاری از مفسران از قدرت محدود قانونی وی سخن می‌راندند. با این حال، اکنون که جمهوری اسلامی یک رییس جمهور اصول‌گرا دارد،

مردم به او قدرتهای باورنکردنی نسبت می دهند و دانسته و به عمد فراموش می کنند که او فقط بازوی اجرایی دولت ایران است که در سیستم بررسی توازن می توان او را تمییز داد که حتی فرمانده کل قوا نیز نیست؛ زیرا احزاب وی در چندین انتخابات شکست خوردند و شماری از روشنفکران شکست وی را در انتخابات آتی رییس جمهوری پیش بینی می کنند. پس چرا بلیتهای سخنرانی وی در دانشگاه کلمبیا تقریباً به همان سرعت رسیدن به کنسرت بروس اشپرینگ استین فروخته می شود؟ چرا او مرتب در مطبوعات آمریکا با آدولف هیلتر مقایسه می شود، درست همان گونه که صدام حسین، فیدل کاسترو، جمال عبدالناصر، دانیل اورتگا یا هوگو چاوز با شور و حرارت شرارت مقایسه می شود؟ آیا این مقایسه جنایات نازی ها را کوچک و بی اهمیت نمی کند؟ آیا این امر به بازماندگان هولوکاست اهانت نمی کند؟ آیا این امر تهدیدی نیست بر تبدیل این تراژدی مطلق نوع بشر به یک ابزار مناسب در دستان ایدئولوژیهای خطرناک؟ البته، این پرسشها همچنان بی پاسخ مانده اند

و عمدتاً به خاطر فرهنگ سیاسی اجماعی است که رسانه های آمریکا به وجود آورده اند و نیز تا حدی ناشی از فعالیتهای خطرناک دانشگاهیان جای گرفته ای است که فهم از دانش پژوهشی همانند تعهدشان به یک گفت و گوی صلح آمیز و همدلانه میان مردم و فرهنگهای متفاوت مصلحتی است.

